فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc208846709)

[مقدمه اول 2](#_Toc208846710)

[مقدمه دوم 2](#_Toc208846711)

[نکته سوم در آیه شریفه 3](#_Toc208846712)

[پاسخ به نکته سوم 4](#_Toc208846713)

[بحث چهارم 4](#_Toc208846714)

[خلاصه 6](#_Toc208846715)

[وجه پنجم 6](#_Toc208846716)

[نکته ششم 7](#_Toc208846717)

[نکته هفتم 7](#_Toc208846718)

**موضوع: مبحث نگاه /اخـتـلاط**

# پیشگفتار

بحث در اختلاط زن و مرد و نامحرم بود که مراد همان اختلاط بماهو اختلاط است با قطع نظر از عناوین ثانویه و امثال آن‌ها.

در اینجا اقوال ذکر شد و اولین دلیلی که ممکن بود به آن استدلال شود حکم به حرمت یا لااقل کراهت اختلاط، عبارت بود از آیه ۲۳ سوره قصص، در داستان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام که در آیه جهات اخلاقی و توحیدی متعددی در این آیات وجود دارد که بعضی را قبلاً عرض کردیم.

اما آنچه محل استشهاد بود این فراز از آیه شریفه بود؛ **﴿وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ﴾** دو بانویی بودند که با آن جمعیتی که برای سقی آمده بودند امتزاج و اختلاط پیدا نکرده بودند بلکه گوشه‌ای کناره گرفته بودند تا آن امتزاج و اختلاط نباشد و بعد آن سقی را انجام می‌دادند.

عرض کردیم در اینجا جهاتی از بحث وجود دارد که حل آن‌ها و رسیدن به یک نقطه مشخصی می‌تواند ما را به سمت پذیرش این دلالت ببرد.

# مقدمه اول

این بود که آیه باید دلالت بر یک امر رجحانی بکند، صرفاً بیان یک اباحه نباشد، کار عادی متعارف مباح نباشد، بلکه باید گفت این تَذُودَانِ، این کناره‌گیری که کنایه از این **﴿وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ﴾** استفاده می‌شود دال بر یک رجحانی است، لااقل بتوانیم از آن استحباب پرهیز اختلاط یا کراهت اختلاط استفاده بشود.

این مقدمه اول بود که گفتیم رجحان را می‌شود از آن استفاده کرد اما در حد الزام نمی‌شود.

# مقدمه دوم

که دیروز متعرض شدیم این بود که این وجه کناره‌گیری اینها از مردم و در گوشه‌ای قرار گرفتن چه بوده است، گفتیم اینجا چهار پنج احتمال متصور است که در کلام فخر رازی چهار تا بود که می‌شد احتمالات دیگری نیز افزود.

۱- اینکه اینها کناره گرفتن، برای اینکه راحت باشند، برای اینکه دیگران را اذیت نکنند، نفس اذیت کار است، کاری به اختلاط ندارد، اینها احتمالاتی است که وجود دارد.

۲- اینکه کناره گرفتند تا دیگران را به زحمت نیندازند.

۳- این است که به خاطر جایگاه و وضعیتی که داشتند و شناخته شده بودند، به این که فرزندان حضرت شعیب هستند، نمی‌خواستند شائبه‌ای در رفتارشان ملاحظه شود و کسی حس بکند.

۴- اینکه می‌خواستند اموالشان را خوب صیانت بکنند، اگر وارد جمعیت می‌شدند، احتمالاً نمی‌توانستند از همه اغنامشان صیانت بکنند، قاطی می‌شد و احیاناً حقشان ضایع می‌شد.

این احتمالات اگر باشد به بحث ما ربطی ندارد.

۵- آن احتمالی که برای ما مفید است این است که بگوییم این گوشه‌گیری و عزلت و پرهیز از اختلاط با جمعیت که عمده هم مردان و نامحرم بودند، به خاطر یک احتیاط شرعی بود.

اگر این احتمال باشد آن وقت گفته می‌شود پرهیز آن‌ها از این اختلاط، به خاطر این است که در اختلاط مذمویت بود، اینها به خاطر اینکه دچار آن امر مکروه و نامستحسن نشوند این اختلاط را پرهیز کردند.

گفتیم با قرائن سیاقی و شواهد و ارتکازاتی که وجود دارد بگوییم این یک وجه شرعی و آن هم اختلاط در پس این فعل و سیره و رفتار این دو بانو نهفته بود.

این احتمال قابل ترجیح است و بعید نیست که با آن ربط به بحث ما پیدا می‌کند

به این ترتیب گفته می‌شود پرهیز آن‌ها به خاطر یک نکته شرعی بوده است و نکته هم اینجا اختلاط است.

این بحث دوم که بعید نیست ترجیحی در این باشد. در واقع آن ارتکاز کلی از شریعت و شرایع الهی و قرائن داخلی و خارجی می‌گوید این اقدام و سیره بر اساس یک وجه شرعی و توجه به آن مرزبندی زن و مرد و نامحرم است. این بحث دوم است.

نقل قرآن یک بخشی از داستان شاهدی است که آنجا یک جهت ویژه‌ای که عمدتاً جهت شرعی است ملحوظ است، **﴿أَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ﴾**، **﴿عَلَی اسْتِحْیَاءٍ﴾**،

این دو مسئله تا اینجا درباره این آیه که اگر این دو مقدمه را بپذیریم به سمت حکم شرعی رفته ایم؛

۱- اول بگوییم رجحان را افاده می‌کند نه اباحه.

۲- بگوییم که **﴿وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ﴾** که کنایه از عدم اختلاط است، عدم اختلاط وجه شرعی داشته است.

# نکته سوم در آیه شریفه

این چند نکته بعدی از نکات مشترک در خیلی از مسائل از این قبیل است که در سیره‌ها یا سیره‌های منقول در آیات، مطرح است و یک قواعد مشترکی است.

نکته سوم این است که این حکم اگر هم دو مقدمه را بپذیریم و حکمی را از آن استفاده بکنیم مربوط به شریعت سابقه است و شامل این شریعت متأخر که شریعت اسلام باشد نمی‌شود.

این سؤالی است که در معمول احکامی مستفاد از آیات مربوط به قصص انبیاء و شرایع سابقه است، مطرح می‌باشد. هر چه در قرآن به شکل دلالت لفظیه یا مستقیم حکمی را در شرایع سابقه ثابت بکند یا اینکه از قبیل مورد ما باشد، سیره‌ای از انبیاء پیشین یا شبیه آن انبیاء و در دایره آیات قرآن، سیره‌ای از افراد نقل بشود که می‌شود از آن حکم استفاده کرد، اگر هم حکم استفاده بشود، سؤال بعدی و مبحث سوم این است که این اختصاص به آن‌ها دارد یا شامل ما هم می‌شود. این هم یک بحث کلی است در خیلی از آیات مربوط به گذشتگان و انبیاء پیشین مطرح است.

## پاسخ به نکته سوم

این است که مرجح این است که این حکمی است که در شریعت ما نیز هست، دلیل و قرینه و شاهد آن این است که بیان آن حکم در قرآن، به این معنا است که من در اجواء و فضای همین امت آن را پذیرفتم و تأکید می‌کنم.

۱- ظاهر این است که اگر حکمی یا سیره‌ای مربوط به شرایع سابقه در آیات شریفه می‌آید، معنایش این است که من این را پذیرفتم، برای اینکه احکام و قواعد شرعی در ادیان سابق خیلی بوده است اینکه در میان آن‌ها یک چیزی انتخاب می‌شود و در قرآن مورد تأکید قرار می‌گیرد، قرآنی که کتاب این شریعت است، معنایش این است که در جو شریعت محمدی صلوات الله و سلامه علیه، مقبول است. در شریعت پیامبر و اسلام هم مقبول است.

۲- اینکه اگر تردیدی هم در مسئله باشد ممکن است کسی استصحاب احکام شرایع سابقه را بپذیرد. این هم وجه دارد با همان مباحثی که در تنبیهات استصحاب ملاحظه کردید. که آیا استصحاب شریعت سابقه درست است یا درست نیست؟ اشکال مهم آنجا این است که موضوع عوض شده است، فضا عوض شده است، آن هم پاسخ دارد ولی بعید نیست که استصحاب شرایع سابقه، یعنی استصحاب احکام محرز در شرایع سابقه در شریعت پیامبر قابل قبول باشد.

لااقل اینها را کسی با هم ببیند، بعید نیست که ترجیح دهد این حکمی که از آیه استفاده می‌شود در شریعت ما هم استمرار دارد. این نکته سوم یک بحث کلی است.

# بحث چهارم

که این هم یک مسئله کلی در سیره‌ها است و آن زمان که سیره عقلا را بررسی می‌کردیم، بحث کردیم.

بحث چهارم به این برمی‌گردد که سیره را نقل می‌کند آیا اینجا به عنوان اولی حکم را بیان می‌کند یا به خاطر یک عنوان ثانوی است.

این می‌گوید اختلاط خوب نبوده است، اینها به خاطر اینکه اختلاط خوب نبوده است، گوشه‌ای نشسته‌اند تا مردم کارشان تمام بشود بیایند سقی انجام بدهند.

اما این کراهت اختلاط و مذمومیت اختلاط شاید به جهتی عنوان ثانوی باشد، به دلیل اینکه در آن شرایط احتمال قصد ریبه می‌دادند، یا اختلاط در آنجا اعانه بر اثم می‌شد، می‌دانستند در بین اینها جوانانی هستند که مرتکب گناه می‌شوند، یعنی یک عناوین ثانویه‌ای موجب دوری گزیدن اینها از جمع و سقی متأخر بوده است. این احتمال اینجا وجود دارد.

بنابراین این سؤال مطرح است که بعد از آن عقبات قبل گذشتیم یعنی آن سه مقدمه را پذیرفتیم در بحث‌های قبلی، گفتیم از این حکم استفاده می‌شود و این حکم هم مربوط به اختلاط است، عنوان اختلاط هم اینجا هست و بعد گفتیم این حکم مربوط به شریعت سابقه‌ای بوده است ولی در شریعت ما هم جریان دارد. اینها را که پذیرفتیم که این حرمت یا کراهت اختلاطی که از آیه شریفه شد این مربوط به عناوین ثانویه‌ای است که وجود داشته است، نه اختلاط بما هو اختلاط.

این هم یک سؤال دیگری است. در همه سیره‌ها این سؤال مطرح است که اینجا ترک کرد یا انجام داد و حکم هم افاده می‌کند، عنوان اولی خود آن است که ابتدا به ذهن می‌آید؟ یا به خاطر طرو عناوین ثانویه است؟

اگر یادتان باشد در سیره می‌گفتیم برای استفاده حکم از سیره حدود ۱۴ مشکل وجود دارد باید به آن مشکلات فائق آمد تا به حکم برسیم، فکر کنم ده تا عقبه در بحث سیره وجود دارد که برای هر کدام چاره‌ای اندیشیدیم.

یکی همین بود که سیره چون لون ندارد، دلیل لبی است، نمی‌شود به سادگی عنوان را دقیق مشخص کرد، عنوان در یک هاله‌ای از ابهام است.

در سیره‌های اجتماعی و سیاسی مهم ائمه صحبت می‌کردیم، مثلاً امام حسین علیه‌السلام قیام کرد و به شهادت رسید؛ چه عنوانی در کار بود؟ نهی از منکر است؟ قیام مقابل حاکم جائر است؟ چیست؟ یا حفظ آبروی اسلام است؟ یا حفظ اسلام از خطر سقوط است؟

رنگ ندارد، عناوین متعدد وجود دارد و نمی‌توان مطمئن شد، این از عقبات رویارویی سیره‌های عقلایی بود و سیره‌های معصومین بود. در هر دو این مسئله وجود داشت.

امام صادق علیه‌السلام قیام نکرد، این قیام نکرد، روی عنوان اولی بود؟ ثانوی بود؟ اضطرار بود؟ از بی‌یاوری بود؟ از روی این بود که نهی از اهمی وجود داشت که می‌خواست آن را استیفا بکند و عمل بکند؟

سخت است بر خلاف آنجا که یک متن روایی اطلاقی دارد، عنوان روی متن بیاید، قول و لفظ و قواعد لفظی هم آنجا جاری می‌شود، موضوع معلوم می‌شود چیست؟ نوع حکم را می‌شود مشخص کرد.

اما اینجا این مسئله به دلیل اینکه با سیره مواجه هستیم خودش را نشان می‌دهد، یکی از آن ده دوازده مسئله مربوط به سیره است که این کراهتی که از این استفاده شده مربوط به عناوین ثانویه‌ای است که همراه با اختلاط بوده است یا خود عنوان اختلاط و حقیقت اختلاط (اینجا که لفظ نیست) استفاده شد.

اگر کسی پاسخ بدهد که عنوان چیز دیگری بوده است یا ما نمی‌توانیم احراز بکنیم، از بحث ما خارج می‌شود

باید گفت احراز می‌کنیم موضوع همان مسئله درهم‌آمیختگی و عدم مرزبندی نامحرم است.

در اینجا بعید نیست که با شواهد و قرائن داخلی و خارجی بگوییم این عنوان موضوعیت دارد؛ یعنی فاصله گرفتن اینها روی اختلاط بوده است، این سیره آن‌ها بوده است و هر روز این‌گونه انجام می‌دادند، اینکه هر بار مطمئن بودند که ریبه‌ای محقق می‌شود یا اعانه بر اثم می‌کنند، مقداری مستبعد است.

ظاهر این است که این **﴿وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ﴾** خود موضوعیت دارد به خصوص این که در اینجا با سیره‌ای مواجه هستیم که قرآن آن را نقل می‌کنند و در نقل قرآن حواشی چیزی نیست، می‌گوید **﴿مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ﴾** ، این تذودان، جمع می‌کردند در گوشه‌ای می‌نشستند، همین گوشه‌نشینی که عبارت از عدم اختلاط است موضوع قرار گرفته است.

به عبارتی این سیره در قالب یک لفظ بیان می‌شود و در لفظ چیز زائدی نیست جز این که خود اینها گوشه می‌گرفتند. معلوم می‌شود خود این گوشه‌گیری بما هو هو، در مقامی که در معرض اختلاط بود و پرهیز از اختلاط بما هو هو موضوعیت دارد.

لذا اینجا شاهد بر این ترجیح احتمال این که عنوان‌ عدم اختلاط است، این است که این عنوان این کار و سیره در قالب لفظی بیانی می‌شود و قالب لفظی همین را ذکر کرده است؛ به خصوص اینکه بعد هم می‌گوید **﴿وَأَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ﴾**

# خلاصه

یک وقت گفته می‌شود اختلاط موضوعیت ندارد، ریبه و التذاذ موضوع است ولی یک بار گفته می‌شود اختلاط موضوع است ولی حکمت آن این است که غالباً با آن مسائل همراه است، این که غالباً با آن مسائل همراه است، این حکمت شد نه عنوان ثانوی عارض بر این.

نگاه ما مبتنی بر این است که انتخاب یک گوشه‌ای از جریان قصص و تأکید آن در متن قرآن، یک وجهی دارد.

# وجه پنجم

این است که در سیره چون لفظ وجود ندارد شرایط موضوع معلوم نیست چیست؟ موضوع شرایط و قیودی داشته است که آن زمان بوده است ولی الان نیست، این را نفی می‌کنیم.

این را گفتیم که در سیره‌ها باید قیود را کنار گذاشت لذا می‌گفتیم علی‌رغم این که در سیره‌ها لفظ نیست، مخصوصاً در سیره ائمه، در عین حال می‌شود گفت این قاعده کلی را می‌گوید. یعنی القاء قیود و شرایط می‌کند.

یکی از بحث‌هایی که در روشنفکری جدید مطرح است این است که می‌گوید این بحث‌ها را قبول دارم ولی این برای آن زمان است، برای آن شرایط و ظروف است و ظروف دنیای جدید متفاوت شده است.

در جواب گفته می‌شود حلال محمدٍ حلالٌ الی یوم القیامة و حرامه حرامٌ الی یوم القیامه اینها تقریر خاص می‌خواهد.

و الا اگر همین‌جور این برای پاسخ به آن شبهه گفته شود که احکام برای آن زمان است، گفته می‌شود که حلال تا قیامت حلال است ولی همان حلال آن زمان تا قیامت حلال است.

باید تقریری از این حلال و حرام الی یوم القیامه داده شود که ناظر به این باشد که می‌خواهد بگوید شرایط را نمی‌بینم که این را در جای خود تقویت کردیم و گفتیم خود این حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه آمده است که بگوید ظروف و شرایط عصر صدور را من ندیده‌ام، این ابدی است.

در سیره‌ها هم می‌گفتیم؛ **﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَ﴾**[[1]](#footnote-1) لذا کاری که انجام داد برای همیشه هست و آن شرایط آن زمان نیست این رفتار حضرت که در معاشرت این‌جور اقدام می‌کرد، این وابسته به این که بگوییم در جزیرة العرب هوا این‌جور بود و مردم هم این‌جور بودند و حضرت می‌خواست رسالتش را پیش ببرد، این‌ها را الغاء می‌کنیم. لذا اینجا الکلام الکلام.

الغاء خصوصیات در جایی که سیره‌ای به خصوص آنکه در قرآن بیان شده است و در میان همه چیز این **﴿وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ﴾**.

# نکته ششم

آن است که باید اثبات کنیم این اختصاص به دخترهای جوان ندارد، اختصاص به دختران پیامبر ندارد، دو دختر جوان و دختر حضرت شعیب بودند، باید اثبات کرد این اختصاص به دختران پیامبر ندارد. اختصاص به شابات ندارد، زن نامحرم را می‌گیرد.

این به نظر می‌آید اشتراک احکام است و همان قیدها و خصوصیات، یک قاعده عامه‌ای که در ارتکاز وجود دارد و الغاء می‌شود مگر اینکه واقعاً آدم بتواند یک شاهدی برای این مسئله پیدا بکند.

بیان نکته‌های ریز و درشت در قصص قرآن که بنای قرآن بر انتخاب‌گری و گزینش هست، این با حساب و کتاب است، یک جمله‌ای که از آن می‌گیریم و با آن مواجه می‌شویم باید حمل بر این کرد که کمال دقت در آن اعمال شده است و بر آن عنایتی وجود دارد، جهت شرعی و تکلیفی دارد، آن که تاب تحمل دارد، باید آن را در آن پذیرفت این نگاه کلی در آیات قرآن در بیان قصص هست.

اگر کسی این نکته کلی را بپذیرد، عبور از این عقبات راحت خواهد بود.

بنابراین اولین دلیل در بحث اختلاط این بود؛ دشواری‌هایی داشت، پنج شش مقدمه را باید عبور کرد، ما ترجیح دادیم احتمالات مساعد با استصحاب در هر یک از این پنج شش بحث.

ترجیح ما این است که این آیه شریفه استحباب عزلت و پرهیز از اختلاط را افاده می‌کند یا کراهت را افاده می‌کند.

# نکته هفتم

آیا این آیه بر فرض اینکه از این گردنه‌ها عبور بکنیم و مقدمات شش‌گانه قبل را در دلالت آیه بر حکم قبول بکنیم، آیا دلالت بر کراهت اختلاط می‌کند یا استحباب پرهیز از اختلاط؟

پاسخ این است که گرچه ظاهر اولیه این است که این پرهیز را مدح می‌کند، استحباب‌ عدم اختلاط را ستایش می‌کند، ولی اینجا مناسبات حکم و موضوع به‌گونه‌ای است که کسی نمی‌گوید این مستحب است، می‌گوید این که پرهیز از اختلاط را ستود، به خاطر این است که در اختلاط یک منقصتی وجود دارد و وجود آن منقصت اصل است و حمل بر کراهت اختلاط می‌کند.

اما داستان استحباب و کراهت و استحباب پرهیز از فعلی یا کراهت آن، یک داستانی است که نکته‌های جدی اصولی دارد بعضی را سابق گفتیم و وارد آن نمی‌شویم.

بعید نیست بتوانیم از دلالت آیه شریفه بر کراهت اختلاط، درهم‌آمیختگی و اختلاط بین زن و مرد و نامحرم‌ها، یعنی در این حد که هم‌جنس‌ها با هم تماس و تعامل دارند، می‌گوید آن نباشد، آن مرز وجود داشته باشد.

به خصوص در استحیاء روایات وجود دارد و روایات معتبر هم در کمال‌الدین است و سند هم معتبر است می‌گوید **﴿تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاءٍ﴾**، آنجا استحیاء یعنی رو را می‌گرفت و جزییات مسئله در روایت آمده است.

1. - سوره احزاب، آیه 21 [↑](#footnote-ref-1)